

مولوی و آزادی

(مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن
در مثنوی معنوی)

دکتر رضا روحانی
استادیار دانشگاه کاشان

چکیده

جلال‌الدین محمد مولوی، عارف بزرگ فرهنگ ما، در آثار خود، متعرض مباحث و مفاهیم بسیاری شده که یکی از آنها مفهوم آزادی است. او به شیوه‌های متعددی به مبحث آزادی اشاره یا تصریح کرده است. آشنایی و شناخت نظریات و اندیشه‌های آن جناب ما را با اهمیت و اغلب اندیشه‌های عارفان و اخلاقیون مسلمان در این زمینه آشنا می‌کند. نویسنده در گفتار پیش رو، بعد از بیان مقدمه‌ای درباره مفهوم از دیدگاه مولوی و عارفان دیگر، اندیشه‌های مولانا درباره مقوله آزادی را تحت سه عنوان دسته‌بندی و تبیین می‌کند. در بخش آغازین، به گستردگی درباره موانع طبیعی و ساختگی‌ای که مولانا در راه نیل به آزادی برشمرده، سخن می‌رود. در این میان، تن، دنیا و قضا و قدر، از زندان‌های طبیعی یا بیرونی به شمار می‌آید، و رذایل اخلاقی مانند جهل، حواس، عقل، تقلید و تردید از زندان‌هایی است که انسان‌ها را در درون گرفتار کرده‌اند. بخش دوم این گفتار درباره راه‌های رسیدن به آزادی است که از دیدگاه مولانا، راه‌های رسیدن به آزادی نیز علاوه بر راه‌های سلوکی و طریقتی، راه‌های عشق و بندگی، راه پیروی از اولیا و انبیا، و راه مرگ و خواب است که این موارد نیز به نوعی در قسم اول یعنی راه‌های سلوکی در می‌گنجند. راه‌ها



و شیوه‌هایی که مأنوس و مورد نظر و عمل جناب مولانا قرار داشته و مخاطبان و مشتاقان را نیز بدان راه‌ها فراخوانده است. اهم‌اهداف و مقاصدی که آن بزرگ برای آزادی در نظر داشته و به آزادی جویان شناسانده، از این قرار است که در انتهای مقاله اشاره شده است: رهایی از رنج‌ها، رسیدن به اخلاقی الهی، عاشقی و نیل به یقین و جاودانگی.

کلیدواژه‌ها:

آزادی، عارفان، مولوی، آزادی درونی، مثنوی.

□ **اشاره‌ای به مفهوم آزادی از دیدگاه مولانا و عارفان دیگر**
 درباره آزادی و معانی مختلف آن بحث‌ها و نظریات مختلفی وجود دارد. این نظریات فقط به نظریه پردازان جدید مربوط نمی‌شود بلکه گذشتگان نیز در فهم و شرح آن سخنان نغز و مفید بسیاری گفته و نوشته‌اند. نزد قدما، البته، واژه آزادی کمتر به معانی سیاسی و اجتماعی به کار رفته است، هرچند که بین معانی قدیم این واژه و معانی جدید آن نسبت‌ها و روابط متعددی می‌تواند برقرار باشد.

وصف و شرحی که عارفان ما از آزادی منظور داشته یا ارائه داده‌اند، با آزادی سیاسی - اجتماعی نسبت مستقیمی ندارد. آزادی به معانی جدید مفهومی جدید است که به دنبال تحولات عظیم در تمدن و اندیشه آدمیان، و در نتیجه افکار و نهضت‌های آزادی‌بخش در قرون اخیر در مغرب زمین پیدا شده است.

دغدغه اصلی عارفان که جهان درون و تهذیب و تزکیه و تعالی آن بوده، آنان را مانع می‌شده است که جهان برون را نیز در خاطر آورند و برای رهایی از تنگناها و مضایق اجتماعی و سیاسی آن نقشه‌ای بکشند و یا طرحی طراحی کنند. در عوض آن، تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که راه رهایی و آزادی در جهان درون را کشف و نشان کنند تا خود و پیروان و مریدان دیگر را به آزاد که بهتر است از آن به رستگاری نجات و فلاح تعبیر شود، رهنمون شوند؛ و در این امر، البته از هیچ سعیی فروگذار نکرده‌اند.

در اینجا، قصد آن است که مفاهیم آزادی را از دیدگاه مولانا به اجمال تبیین، و موانع رسیدن به آزادی و راه‌های رهایی از قیدها و موانع آن را از دیدگاه او دسته‌بندی و تحلیل کنیم. با این توضیح که به بحث مستقل آزادی اراده که به بحث پیرامنه و پایان‌ناپذیر جبر و اختیار مربوط می‌شود، وارد نمی‌شویم و آن را به جای خود وامی‌نهیم.

اما اینکه برای این بحث چرا جناب مولانا انتخاب شده - علاوه بر عظمت اندیشه و اثرگذاری سخنان او - از آن رو است که کلام او تقریباً لب سخن اغلب عارفان و عالمان پیشین ما درباره آزادی و موانع و راه‌های آن است. مقوله آزادی از دیدگاه مولوی، به عنوان یکی از سرآمدان عرفان اسلامی ایرانی، از مقولات و مفاهیم اصلی فکر و اندیشه است. او سخن و اندیشه عارفان دیگر را با بیانی خوشتر، و بیشتر با زبانی تمثیلی و با مقایسه و حکایات تمثیلی بیان کرده است.

تعریفی که جناب مولانا و غالب عارفان ما از مقوله آزادی به دست می‌دهند با تعریفی که برخی از فیلسوفان معاصر، به ویژه فلاسفه اخلاق عرضه می‌کنند گاه بسیار همانند است. (ر.ک: تحلیلی نوین از آزادی، ص ۳۰ و ۳۱)

عارفان و از جمله آن‌ها مولانا، آدمی را گرفتار بندها و زندان‌های مختلفی می‌دانند. به تعبیر آنان، برخی از این زندان‌ها طبیعی و بیرونی و جغرافیایی است و بعضی دیگر، زندان‌ها و بندهایی است که آدمی خود بر دست و پای وجود خویش می‌نهد و جاهلانه یا

مغروارانه و فریکارانه، به دام آن‌ها می‌افتد، از دیدگاه ایشان، «آزادی» معنایی جز رهایی از همه این بندها و زندان‌های پیدا و پنهان نیست.

آنان شأن و شغل آدمی را در آن می‌بینند که دایم در اندیشه رهایی و آزادی از زندان‌ها باشد، مولانا برای رهایی از زندان‌های موجود، با زبان تمثیل، تشبیه و مقایسه و به کمک حکایات گوناگون، راه‌های متعددی پیشنهاد می‌کند و دستورها و مسیرهای مختلفی را که آزموده او و یا دیگر عارفان کامل است، به عموم دربندماندگان و زندانیان عالم عرضه می‌کند. برخی متفکران جدید، آزادی را به آزادی مثبت و آزادی منفی تقسیم کرده‌اند. (ر.ک: چهار مقاله درباره آزادی، ص ۲۳۷ - ۲۴۹ و ۲۵۰) مفهومی که عارفان و زاهدان از آزادی می‌فهمیده‌اند بیشتر ناظر به جنبه‌های مثبت آن بوده است، یعنی آزادی در درون و خارج کردن موانع، و بیرون شدن از زندان‌های درونی و ساختگی. در سخن عارفان پیش و پس از مولانا- به نثر یا به نظم- مجموعه موانع درونی رشد و سلوک آدمی و راه‌های رهایی از آن‌ها، نقل شده است که آن اقوال کم و بیش به یکدیگر نزدیک است.^۱ به عنوان مثال، در رساله قشیریه بابی به نام «حریت» آمده است که در آنجا، آزادی یا آزادگی، بیشتر به معنی ایثار نفس یا بنده غیر حق نبودن و آزادی از دنیاست و راه آن جز بندگی صادقانه حق تعالی و ایثار و سخاوت و رهایی از مظاهر دنیوی نیست:

«آزادی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه دون خدای است عزّ و جلّ، آن را در دل وی راه نبود... از استاد ابو علی شنیدم که گفت: "هر که اندر دنیا آزاد بود از بندگی او آزاد بود...". استاد امام رحمة الله گوید: "حقیقت آزادی اندر کمال عبودیت است، چون در عبودیت صادق بود او را از بندگی اغیار آزادی دهند." (رساله قشیریه، ص ۳۴۲)

«حسین بن منصور گوید: هر که آزادی خواهد بگو عبودیت پیوسته گردان.» (همان، ص ۳۴۳)
 «بشر حافی گوید: هر که خواهد که طعم آزادی بچشد بگو سر پاک گردان با خدای خویش.»
 (همان، ص ۳۴۴)

در اقوال و آثار عرفانی دیگر نیز معانی و تعاریف مشابهی از آزادی ارائه شده، یعنی آزادی مترادف با بندگی آمده است.

و از سوی دیگر، گاه تصوف را به وسیله آزادی معرفی کرده و آن را چیزی جز «آزادی» و رسیدن سالک بدان مقام ندانسته‌اند:

« و گفت [ابوالحسین نوری] تصوف آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت» (تذکره الاولیاء، ۲۸۸۲)

« شیخ ما گفت روزی در میان سخن که این تصوف عزتی است در ذل... آزادی (است) در بندگی...» (اسرار التوحید، ۲۸۹/۱)

شاعران عارف یا عرفان‌گرای ما نیز، کم و بیش به این نوع آزادی، یعنی آزادی در بندگی، اشاره کرده‌اند. مثلاً سعدی در غزلی به صراحت آزادی را در معنای «در بند دوست رفتن» به کار می‌گیرد و معتقد است که نقش و یاد دوست او را از غم و درد جهان می‌رهاند و به شادی و شاهی و آزادی می‌رساند:

پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم	من از آن روز که در بند توام آزادم
در من از بس که به دیدار عزیزت شادم	همه غمهای جهان هیچ اثر می‌نکند
تا ببیند عزیزان به مبارکبادم	خرم آن روز که جان می‌رود اندر طلبت
یاد تو مصلحت خویش ببرد از یادم	دانی از دولت و صلت چه طلب دارم هیچ
دل نبستم به وفای کس و در نگشادم	به وفای تو کز آن روز که دل‌بند منی
گر خلاق همه سروند چو سرو آزادم	تا خیال قد و بالای تو در فکر من است

کلیات سعدی، ص ۵۴۸

شاعر و عارف بزرگ بعد از مولانا؛ یعنی حافظ نیز، طالب آزادی از تعلقات است و باز او نیز آزادی را در عشق و بندگی مطلق دوست می‌داند و رهایی از جهان و خود و خودپرستی را راه رستگاری و آزادی می‌شمارد. برخی اشعار و اندیشه‌های صریح حافظ از این قرار است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(دیوان حافظ، غزل ۳۷)

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است
(همان، غزل ۳۵)

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی من از آن روز که در بند توام آزادم
(همان، غزل ۳۱۶)

...فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هردو جهان آزادم
(همان، غزل ۳۱۷)

در مقاله حاضر، ابتدا زندان‌های طبیعی یا بیرونی آدمی از دیدگاه مولانا را معرفی

می‌کنیم؛ بعد از آن، زندان‌های درونی یا ساختگی را یکی یکی برمی‌شمیریم و توضیح می‌دهیم؛ سپس در بخش سوم، راه‌هایی را که آن استاد کامل معرفت به سالکان و طالبان در می‌آموزد، اشاره می‌کنیم؛ و در آخر نیز ذکری کوتاه خواهیم کرد از اهداف و مقاصدی که مولانا از مقوله آزادی و رهایی در نظر دارد.

□ الف. موانع و زندان‌ها

۱. زندان‌های طبیعی و یا بیرونی

فرض کردن جسم و جهان بیرون به عنوان زندانی که باید از آن رهایی جست، اندیشه‌ای نیست که مخصوص مسلمانان باشد و یا سابقه‌ای در افکار پیش از اسلام و حتی ادیان غیر اسماعیلی نداشته باشد. (ر.ک: مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان، ص ۱۷۷ به بعد)

زندان‌هایی که بیرون از اراده و اختیار آدمی است و با آدمی هم‌زاد به حساب می‌آیند، و می‌توان آن‌ها را زندان‌های طبیعی یا بیرونی نامید، شاید موارد متعددی داشته باشد، اما، مولانا در مثنوی، به سه زندان بیشتر از سایر زندان‌ها تصریح کرده که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۱. زندان تن

مولانا یکی از موانع بیرونی آزادی و رهایی آدمی را، جسم و تن می‌داند و آن را به بند و قفل و زندانی مانند می‌کند که همه انسان‌ها گرفتار آنند. این تن، خار و زخم و زحمتی برای روح و جان است و خود نیز گرفتار و دستخوش انواع آفات و فریب‌های درونی و بیرونی است:

جسم بند آمد فراخ و سخت تنگ
خنده او گریه، فخرش جمله ننگ

۳۵۳۹/۳

ای تن کژ فکرت معکوس رو
صد هزار آزاد را کرده گرو^۲

۴۴۴۳/۶

۲-۱. زندان دنیا

جهان زندانی است که مانند زندان تن، از اختیار و اراده آدمی خارج بوده و به تعبیر مولوی، جهان ناگزیر است و با آفرینش آدمی همراه و هم‌زاد است:

کنج زندان جهان ناگزیر
نیست بی‌پا مزد و بی‌دق الحصیر

۵۹۱۲

اهل دنیا جملگان زندانی اند

انتظار مرگ دار فانی اند^۳

۳۴۰۴/۶

از دید مولوی، یکی از نشانه‌های اینکه جهان زندان انسان هاست، آن است که مانند هر زندان دیگری تنگ و تاریک است، و علت آن هم وابستگی به جهات و اعداد و ترکیباتی است که مختص عالم ماده و موجب قوام و بقای آن است (۱: ۳۰۹۶-۳۰۹۸ و ۳/ ۲۲۳۷). نشانه دیگر حصر و تنگی این دنیا زمانی آشکار می‌شود که آن را با جهانی دیگر قیاس کنیم، در آن صورت نیز به محدودیت و بی‌ثباتی آن پی خواهیم برد:

گر جهان پیشت بزرگ و بی‌بنی است پیش قدرت ذره‌ای می‌دان که نیست
این جهان خود حبس جان‌های شماسست هین روید آن سو که صحرای شماسست
این جهان محدود و آن خود بی‌حدست نقش و صورت پیش آن معنی سدست^۴
۷۲۶-۷۲۴/۱

نشانه‌های دیگر حصر و تنگی این جهان، در رفتار و گفتار پیامبران و در رنج و افغان از زندان و در آزادی و شادی در عالم خواب هویداست (۳: ۳۵۳۷-۳۵۴۲). جهان، زندانی است که آدمیان زندانیان آنند، اما یک معنای دیگر از جهان نیز می‌توان داشت و آن اینکه دنیا، به تعبیری عارفانه، عبارت است از غفلت از حق تعالی است و نه استفاده از اسباب و وسایل زندگی این جهانی (۱: ۹۸۲-۹۸۶).

۳-۱. زندان قضا و قدر

انسان‌ها گرفتار بند سرنوشت نیز هستند و قضا و قدر به دست آنان نیست، اما، هر کسی نیز قادر به درک و دیدن این بند نیست:

از کدامین بند می‌جویی خلاص
وز کدامین حبس می‌جویی مناص
بند تقدیر و قضای مختفی
که نبیند آن به جز جان صفی
گر چه پیدا نیست آن در مکن است
بهرت از زندان بند آهن است...

۱۶۶۰-۱۶۵۸/۳

۲. زندان‌های درونی و یا ساختگی

در بیان و برداشتی عارفانه، آدمیان بیشتر از آنکه گرفتار موانع و زندان‌های بیرونی

باشند، گرفتار اخلاق و رفتارهایی هستند که آنان را از درون در بند و اسارت نهاده است. مولانا، به این زندان‌ها که برخی به صورت بالقوه در درون آدمی نهاده شده و فرد آن‌ها را به فعلیت می‌رساند و برخی دیگر از بندهایی است که آدمی به دست خویش در راه رشد و تکامل معنوی و روحانی خویش گذاشته، هر دو، اشاره دارد و طالبان‌رهایی و هدایت را از وجود آن‌ها آگاه و بر حذر می‌دارد.

این بندها، اگر چه بیشتر درونی و یا نفسانی است، بی ارتباط با جامعه و زندگی اجتماعی نیز نیست و تا موجود یا موردی خارجی وجود نداشته باشد بسیاری از آن‌ها رذایل فرصت‌ظهور و بروز نخواهند یافت و یا تعدادی نیز تن‌ها در ارتباط با دیگران است که رذیلت و پابند به حساب می‌آید. از این رو، شناخت این رذایل و درمان آن‌ها، در تلطیف و تصفیه و تزکیه حیات اجتماعی نیز مستقیماً دخیل و مفید است و تن‌ها به زندگی خصوصی و انفرادی آدمیان مربوط نمی‌شود. به تعبیر دیگر اگر زندگی و روابط اجتماعی و محدودیت امکانات آن نباشد و آدمی به تن‌هایی و به دور از این روابط بزید، دیگر بسیاری از این رذایل یا رذیلت نیست و یا آنکه مطرح نمی‌شوند و وجودی نخواهند یافت.

۱-۲. زندان رذایل اخلاقی

۱-۲. حرص به مال و زر (در بند سیم و زر بودن)

یکی از بندهایی که بیشتر مردم را در بند خود نهاده و حرص آنان را فزونی بخشیده است علاقه مفرط به پول و ثروت است که در گذشته به صورت سیم و زر تشخیص داشته است. مولانا، از مهمترین و اولین بندهای آدمیان را تعلق ویژه به ثروت اندوزی دانسته و از این رو در ابتدای مثنوی و خطاب به طفلان راه، آنان را دعوت به گسستن این بند کرده است، بند و تعلقی که می‌تواند بندها و تعلقات دیگر را نیز از پی بیاورد:

بند بگسل، باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای	چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد	تا صدف قانع نشد پر در نشد

۲۱-۱۹۱

مولانا در دفتر پنجم (ابیات ۹۴۲ به بعد) نیز ضمن داستانی یکی از اولین دامهایی را که خداوند

به اصرار ابلیس و برای شکار آدمی در اختیار او قرار داده بود زر و سیم و گوهر گفته است.

۲-۱-۲. کبر و کفر و انکار

یکی دیگر از زندان‌ها و زنجیرهای درونی و ساختگی، ماندن در بند خود و آبروهای دروغین خود است. مولانا، این بند را نهاده حق و از تأثیر قضای او می‌داند. معتقد است که این بند باعث می‌شود که بسیاری از کافران، علیرغم سودای باطنی خود، نتوانند از قید آن برهند و دیندار شوند:

کرده حق ناموس را صد من حدید	ای بسی بسته به بند ناپدید
کبر و کفر آن سان بیست آن راه را	که نیارد کرد ظاهر آه را
گفت اعمالاً فهم به مقمchon	نیست آن اغلال بر ما از برون
خلفهم سداً فاغشیناهم	پیش و پس سدرانمی بیندعمو...
ای بسی کفار را سودای دین	بند او ناموس و کبر و آن و این...

۳۲۴۸-۳۲۴۰۱۱

مولانا در جایی دیگر، مشکل و مستی ابلیس را نیز نتیجه کبر و انکار او می‌داند: (۳۶۱۵-۳۶۱۳۱۴).

۲-۱-۳. حرص و شهوت و شهرت

از رذایل اخلاقی و درونی آدمی، حرص و شهوت و قبول تحسین خلق (شهرت) و دیگر خواسته‌ها و آرزوهایی است که انسان را گرفتار زندان و رنج این جهان می‌کند:

هر که در زندان قرین محنتی ست	آن جزای لقمه‌ای و شهوتی ست
------------------------------	----------------------------

۱۸۳۹۲

بارها در دام حرص افتاده‌ای	حلق خود اندر بریدن داده‌ای
----------------------------	----------------------------

۲۸۷۰/۳

اشتهار خلق بند محکم است	در ره این از بند آهن کی کم ست
-------------------------	-------------------------------

۱۵۴۶/۱

۲-۲. زندان جهل

مولانا جهل را از زندان‌های خدایی می‌داند که جن و آدمی هر دو در آن گرفتارند و

اگر فکری برای رهایی نکنند، خود نادانی دیگری است:

گر به جهل آئیم آن زندان اوست ور به علم آئیم آن ایوان اوست

۱۵۱۷۱

گرچه هم نغمه پری زین عالمست نغمه دل برتر از هر دو دم ست
که پری و آدمی زندانی اند هردو در زندان این نادانی اند^۶

۱۹۲۳-۱۹۲۲/۱

۳-۲. زندان حواس

مولانا بند حس را از بندهای آدمی می شمرد و علوم حسی را نیز بند و پوزبندی می داند که آدمی را از درک علم بلند و حقیقی مانع می آید. حواس و ادراکات آدمی مثل چشم و گوش نیز، معمولاً به علت مستی و تبدیل و تغییر، از درک حقیقت ناتوانند:

پنبه اندر گوش حس دون کنید بند حس از چشم خود بیرون کنید...

۵۶۶۱

علمهای اهل حس شد پوزبند تا نگیرد شیر از آن علم بلند
چیست مستی بند چشم از دید چشم تا نماید سنگ گوهر پشم یشم
چیست مستی حسها مبدل شدن چوب گز اندر نظر صندل شدن

۱۲۰۱-۱۲۰۰/۱

۴-۲. زندان عقل و وهم و خال

هرچند عقل، و به تعبیر مولانا عقل ایمانی، از لوازم آزادی به حساب می آید و می تواند بند و پاسبانی بر نفس و دل شمرده شود^۹ اما در مراتب و مواقع و معانی دیگر می تواند زندان و بند رهروان به حساب آید و یا خود در بند افتد.

عقل موسی در برابر خضر بند و زندانی شده بود و قادر به درک خضر نبود (۳۲۶۲/۲-۳۲۶۴). حضرت ابراهیم نیز با همه بزرگی اش گرفتار عالم وهم و خیال شده بود و در زمانی حقیقت را وارونه دیده بود:

عالم وهم و خیال طمع و بیم هست رهرو را یکی سدی عظیم
نقشهای این خیال نقشبند چون خلیلی را که گه بد شد گزند

گفت هذا ربی ابراهیم راد چونکه اندر عالم وهم او فتاد...
۲۶۴۸۵-۲۶۵۰

۲-۵. زندان تقلید

مولانا تقلید را بند دل و درون، و از آفت های نیکویی و زیبایی می داند. او برای تقلید ارزش چندانی قائل نیست و او را در برابر تحقیق به صدایی مانند می کند که از حلقوم داوود در کوه پیچیده می شود. البته در نظر مولانا، با پختگی و استادی می توان از بند جهان و خلق و اعتقادات تقلیدی و بی پایه مردمان آن رهایی یافت.

زانکه بر دل نقش تقلید است بند رو به آب چشم، بندش را برند
زانکه تقلید آفت هر نیکویست که بود تقلید اگر کوه قویست
۴۸۳/۱-۴۸۴

۲-۶. زندان تردید

مولانا تردد و ترس و ناستواری در عزم را زندانی دیگر می شمرد که جان آدمیان را از سلوک و پرواز در راه حق مانع می آید:

این تردد حبس و زندانی بود که بنگذارد که جان سویی رود
این بدین سووان بدان سومی کشد هر کسی گویا منم راه رشد
این تردد عقبه راه حق است ای خنک آن را که پایش مطلق است
بی تردد می رود در راه راست ره نمی دانی بجو گامش کجاست
۴۸۸/۳-۴۹۱

به تعبیر او، با ترک تردد و تردید، می توان به آزادی و بلکه امامت و پیشوایی در این راه رسید
(: ۲۸۶۳-۲۸۶۸).

□ (ب) راه های آزادی:

مولانا به عنوان پیر و طبیبی راه دان، هم بسیاری از دردهای آدمیان را تشخیص داده و هم برای آن دردها، دارو و درمان هایی تعیین و معرفی کرده است. او نه تنها رهایی و آزادی را امری ممکن می شمارد، بلکه مخاطبان خود را به تأکید بدان سو فرامی خواند (۱۹۱۰ و ۹۸۲۱) و دلیل او هم این است که گفتار و تجارب پیامبران و

اولیاء نشان می دهد که این رهایی (درونی) دست یافتنی است. رهایی در عالم خواب، تجربه مرگ پیش از مرگ و کشف و شهودهای عارفان، از دیگر نمونه ها و مؤیدات این امر به حساب می آید. او برای آزادی روحی و رهایی جان از جسم به این پرسش های تأمل انگیز نیز اشاره می کند که:

گر نخواهد زیست جان بی این بدن پس فلک ایوان کی خواهد بدن؟
فی السماء رزقکم روزی کیست؟ گر نخواهد بی بدن جان تو زیست

۱۷۴۲-۱۷۴۷۵

او نفس جست و جو برای رهایی از ترس و خوف در آدمی را گواهی دیگر بر امکان رهایی می داند (۲۰۳۸-۲۰۳۷/۴).

مولانا، در مواضع متعددی از مثنوی، با نقل ماجراها و حکایات مختلف، راه رهایی از قید و زندان تن را به سالکان آموزش می دهد. به تعبیر او، آزادی از تن، موجب آزادی و شادی روحی و روانی می شود و در نتیجه، جسم انسان های رهیده نیز حالاتی خوش و روحانی پیدا می کند (۱۳۴۶۱-۱۳۴۸) او چون بیشتر بندها و تعلقات را درونی می بیند، راه لذت و رهایی و خوشی را نیز درونی و باطنی می شمارد (۳۴۲۲-۳۴۲۰۱۶ و ۷۲۵۱).

در نظر آن جناب، همه آدمیان نیز به دنبال دولت آزادی نیستند. کسی که ذوقی از آزادی ندیده و نچشیده و برده زاده بوده، و یا عمری در ادبار و اسیری سر کرده است و یا از روی نادانی به حبس و قفس، خوش است، هرگز سراغی از آزادی نخواهد گرفت و سوراخ و منفذی در صندوق عالم نخواهد جست (۴۵۹۹-۴۵۹۷۵ و ۴۵۱۶-۴۵۱۶).

غیر از این دسته که از روی جهل و غرور در جستجوی آزادی نیستند، عده ای هم هستند که از آزادی جز رنج و عذابی نمی بینند و یا اینکه با انکار جهان آزاد آخرت، ترجیح می دهند که همیشه در زندان دنیا به سر برند، بر خلاف کسانی که بیرون شدن از قفس تن و جهان را عین آزادی و خوشی و رستگاری می دانند. مولانا این دو حالت ضد هم را در دفتر سوم (بیات ۳۹۵۱ به بعد) ضمن تمثیلی زیبا به حالت پرنده ای در قفس مانند می کند که گرد او گربه هایی برای شکار جمع گشته اند، و به ناچار دوستدار حبس و قفس خواهد بود.

غیر از دو گروه نامبرده فوق، دو گروه دیگر هم هستند که دنبال آزادی نمی روند و نیازی بدان احساس نمی کنند یک گروه عاشقانند و گروه دیگر بندگان. عاشقان زندگی را

در بندگی معشوق می دانند، از این رو هرگز آزادی نمی خواهند. (۱۸۶۶۱۵ و ۲۷۲۹).
بندگان نیز اگر عاشق شوند و بر مراد معشوق زندگی کنند خود را سلطان می دانند و یا
بندگی را از پادشاهی بهتر می دانند و آزاد و سپاسگزار خواهند شد. بنده و یار و ندیم پیامبر و
دیگر صاحب‌دلان شدن نیز در نظر طالبان از آزادی بهتر است و نوعی آزادی به حساب می آید:

بر مراد تو روم شادی کنم	بنده تو باشم آزادی کنم
۳۴۴۰/۴	۳۴۴۰/۴
تو مرا می دار بنده و یار و غار	هیچ آزادی نخواهم زین هار
که مرا از بندگیت آزادی ست	بی تو بر من محنت و بیدادی ست
	۱۰۷۹-۱۰۷۸/۶

البته عشق و بندگی، در یک معنا، یکی از راه‌های آزادی نیز هست که بعد از این، در آن
باره سخن خواهیم گفت. اما در اینجا این نکته قابل استنباط است که برخی از مفاهیم و
موضوعات متناقض نما، از جمله همین مورد عشق و بندگی، امری نسبی است و بسته به
افراد و اوقات و معانی مختلف، ادراک و دریافتهای و تعبیرات مختلفی از آن می توان ارائه
کرد، به تعبیر مولانا:

در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی را پادگر را بند نیست
مر یکی را پادگر را پایند	مر یکی را زهر و بر دیگر چو قند
	۶۷-۶۶/۶

جبر از جمله همین مفاهیم است که برداشت‌های مختلف و برای افراد گوناگون،
تأثیراتی متضاد دارد، که هم می تواند پر و بالی برای کاملان به حساب آید و هم زندانی برای
کاهلان محسوب گردد:

جبر باشد پر و بال کاملان	جبر هم زندان و بند کاهلان
همچو آب نیل دان این جبر را	آب مؤمن را و خون هر گبر را
بال بازان را سوی سلطان برد	بال زاغان را به گورستان برد
	۱۴۴۴-۱۴۴۲/۶

مفهوم دیگری که در نسبت با افراد مختلف تأثیرات دوگانه و متفاوتی می نهد، شهوت
است. شهوت هر چند بند و زندان مردمان است اما بر پاکان و مؤمنان کارگر نمی افتد، بلکه

وسیله و بوته آزمایشی است که جوهر ناب آنان را می نمایاند و خود بنده پاکان می شود (۸۷۴-۸۶۰). در اینجا به برخی از عمده ترین راه هایی که مولانا برای رهایی آدمی پیشنهاد کرده است، اشاره می کنیم، هر چند که با معرفی زندان ها و بندها در بخش گذشته، راه های رهایی نیز کم و بیش معلوم شده است. یعنی ترک آن بندها و موانع از عمده ترین راه های نجات است، مثلاً با رهایی از تن و دنیا و ترک اخلاق رذیله و افزایش دانایی و بلوغ و همچنین ترک تردد و تقلید به بیشترین حد آزادی از دیدگاه عارفان و مولانا، می توان دست یافت. با این همه، راه های رهایی را با توجه به اشارات مستقیم تر مولانا بار دیگر دسته بندی می کنیم:

۱. راه زهد و ریاضت (طی مقامات و انجام عبادات و ریاضات)

راه زهد و ریاضت که با اعمال و عبادات شاق و دشوار همراه است. از معمول ترین شیوه های زاهدان و عابدان در ترک رذایل اخلاقی و رستن از موانع اخلاقی و سلوکی بوده است. عارفان ما تحت تأثیر و تعلیم بزرگان پیشین و یا معاصر خویش و به مقدار همت و اقبالی که داشته اند در دوره و یا دوره هایی از زندگی، به این شیوه ها متوسل می شده و برای مراحل مختلف آن نیز اقوال و کتابهای زیادی گفته و نوشته اند. مولانا نیز که از این دسته عارفان جدا نیست و خود رفته این راه هاست، این راه ها را معرفی می کند که در زیر به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

توبه:

بازت آن توآب لطف آزاد کرد	توبه پذیرفت و شما را شاد کرد
گفت ان عدتم کذا عدنا کذا	نحن زوجنا الفعال بالجزا...
	۲۸۷۱-۲۸۷۰/۳

مرگ پیش از مرگ:

مرده گردهم خویش بسپارم به آب	مرگ پیش از مرگ امن است از عذاب
مرگ پیش از مرگ امن است ای فتی	اینچنین فرمود ما را مصطفی
	۲۲۷۳-۲۲۷۱/۴

تسبیح حق:

یوسف وقتی و خورشید سما
یونست در بطن ماهی پخته شد
زین چه و زندان برآ و رو نما
مخلصش را نیست از تسبیح بد...
۳۱۳۴/۲-۳۱۳۵

صبر:

یوسف حسنی و این عالم چو چاه
یوسفا آمد رسن درزن دو دست
وین رسن صبرست بر امر اله
از رسن غافل مشو بیگه شدست
۱۲۷۷-۱۲۷۶/۲

نخوردن:

چشمبند آن جهان حلق و دهان
این دهان بر بند تا بینی عیان...
۱۱-۱۰/۲

سخاوت:

پند من بشنو که تن بند قوی ست
لب ببند و کف پر زر بر گشا
کهنه بیرون کن گرت میل نوی ست
بخل تن بگزار پیش آور سخا
هر که در شهوت فرو شد برنخواست
ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست
۱۲۷۲-۱۲۷۰/۲

۲. راه عشق و بندگی

در تعبیر مولانا و بسیاری از دیگر عارفان عاشق، عشق و بندگی معشوق، یکی از راه‌های اساسی رستگاری آدمی است و به منزله مرکبی سریع السیر است که راه رسیدن به سر منزل سلوک و بندگی را میانبر و کوتاه می‌کند.

عاشقان از بندگی غیر معشوق رهایند، اما برای آنان، جبر و حبس و بندگی و آزادی و رهایی، معنایی دیگر نیز می‌یابد. عاشق به دنبال آزادی نیست بلکه حیات و زندگی عاشقانه، ملازم بندگی است. پرواز و رهایی با بال عشق و عنایت معشوق ممکن می‌شود که در نتیجه آدمی را از جبر و اختیار و لوازم آن می‌رهاند:

هر که اندر عشق یابد زندگی
کفر باشد پیش او جز بندگی
۱۸۶۶/۵

بندگی کن تا شوی عاشق لعل
بندگی کسبی ست آید در عمل
بنده آزادی طمع دارد ز جد
عاشق آزادی نخواهد تا ابد^{۱۴}
۲۷۳۱-۲۷۲۸۵

معنای محبوب بندگی در نزد اهل عرفان، بندگی معشوق مطلق یا بندگی و ملازمت با انسان کامل است که با بردگی و اسارت تفاوت کامل دارد. از دیدگاه دینی نیز آزادی جدای از بندگی خداوند نیست بلکه جدایی و رهایی از بندگی غیر اوست.^{۱۵}

۳. راه ملامت و ترک شهرت

گریز از شهرت‌ها نیز مانند گریز از شهوت‌ها، یکی از راه‌های رهایی است که برخی از آدمیان آن راه را برمی‌گزینند، یعنی با انجام اعمال و حرکاتی که مورد پسند مردم نیست، رنج و ملامت می‌کشند اما از این کارها رنجشی احساس نمی‌کنند و خوشنودند:

خویش را رنجور سازی زار زار
تا تو را بیرون کنند از اشتهار
که اشتهار خلق بند محکم است
در ره این از بند آهن کی کم است
۱۵۴۶-۱۵۴۵۱

۴. راه مرگ طبیعی و شهادت

یکی از راه‌های طبیعی آدمی، که برای همگان به تساوی گشوده است، راه مرگ طبیعی است. عمر آدمی روزی به سر خواهد آمد و به تعبیر علی(ع) نفس زدن آدمی گام‌های او در راه مرگ است، انسان با مرگ از زندان جهان رها می‌شود و به دار بقا صعود و ترقی می‌کند(۸۸۱۱۰-۸۸۲).

مولانا چنان‌که درباره حضرت علی(ع) آورده است، شیر مردان حق را کسانی می‌داند که از بند صورت‌ها رهایند و با مرگ طلب آزادی می‌کنند و در عدم هستی می‌جویند و صادقانه آرزوی مرگ دارند، همان کاری که عاشقان می‌کنند، یعنی با خیمه زدن در عدم، خود را از بندهای هستی می‌رهانند(۱۱: ۱۳۹۶۴-۳۹۶۷ و ۳۰۲۳-۳۰۲۴).

در نظر عارف، مرگ گرچه اتفاقی همگانی است اما مانند آب حیوان، شیرین و حیات بخش و جاودانی است. چون مرگ یک راه رهایی از جهان پیچ در پیچ و رستن از چاه و زندان‌های آن است، پس آزادی جویان، از مرگی که امکان این آزادی را فراهم می‌آورد،

رنجی احساس نمی کنند: (۳۹۰۶۳ و ۱۷۱۲۱۵-۸۷۱۵).

همچنین است ماجرای مرگ جویی و شهادت طلبی امام حسین (ع) و یاران او؛ آن شاهان و امیران دینی، از نظر گاهی دیگر، با این راه خود را از زندان های این جهان رهانده و با رهایی از بندها، خود را به آزادی و اقبال جاودانی رسانده اند: (۷۹۹-۷۹۶/۶).

۵. راه خواب (نمونه رهایی)

یکی از راه ها و کارهایی که می تواند مثال و نمونه ای از آزادی روحانی آدمی باشد، رهایی در عالم خواب و رویاست، جهان خواب جهانی وسیع و پر گشایش است که آدمی را از تنگنای جسم و جهان جسمانی می رهاند و یا او را رها و آزاد نشان می دهد:

خواب بردش مرغ جانش از حبس رست چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
گشت آزاد از تن و رنج جهان در جهان ساده و صحرای جان...

۲۰۹۹/۱-۲۱۰۰

« خواب نوعی آزادی روح است از قیود خارجی خواه دینی و خواه از طریق آداب اجتماعی که آن آزادی برای انسان در بیداری دست نمی دهد و انسان به واسطه ترس از عقوبت یا بدنمایی و هتک حیثیت نمی تواند مطابق میل و رغبت خود عمل کند ولی خواب عالمی است که بشر در آن نه حاکم است و نه محکوم، جهانی است که روح مطابق آرزوی خود می سازد و بی ریا و نفاق و ترس و شرم دست به کار می شود و به هوای دل خود می زید» (شرح مثنوی شریف، ص ۸۸)

تجربه زندگی بدون جسم در عالم خواب، در اختیار همگان نهاده شده است، اما خواب، ملک اختصاصی مردان خدا و عارفان نیز محسوب می شود، آنان مانند اصحاب کهف که خواب و بیداری آن ها به اراده حق تعالی است و نمونه ای از حیات جاودان است که خارج از قید و بندهای جسم و جهان و زمان صورت می گیرد: (۳۵۵۲-۳۵۵۴).

۶. راه پیروی از انبیا و اولیا

مولانا معتقد است که راه سعادت را که همان راه رهایی از خود و پیوستن به حق تعالی است، باید از سعادت مندان و مقبلان آموخت و البته داستان رهایی آنان نیز در قرآن خداوند آمده است. خواندن مومنانه حال و قالهای آن بزرگان، خود از انگیزه های

آزادی جویی آدمی می تواند به حساب آید و راه رفته و رفته آنان نیز نمونه و مرجعی برای راه جویان و رهندگان دیگر است: (۱۵۳۵-۱۵۴۴).

از دید مولوی، دعوت انبیا دعوت به زندگی جاودان و رستن از جهان فانی و عالم خیال و وهم است و اولیاء همان اسرافیلان روزگارانند که باعث حیات و بقا و رهایی روح می شوند: (۷۲۶-۷۲۵۸ و ۱۹۲۵۸-۱۹۳۲).

انبیاء و اولیاء، بندها و صندوق های جهان را شناخته و خود را از آن رها کرده بودند. به تعبیر مولانا، رسالت رسولان نیز جز باز کردن بندها و بندگی های اسارت آور از دست و پای روح آدمیان نیست و نیز هر کسی که در راه آزادی آدمیان بکوشد حق ولایت و هدایت سرپرستی آنان را به عهده خواهد داشت:

ای خدا بگمار قومی روحمند	تا ز صندوق بدنمان واخرند
خلق را از بند صندوق فسون	کی خرد جز انبیا و مرسلون
از هزاران یک کسی خوش منظر است	کوبداند کو به صندوق اندرست
زین سبب پیغمبر با اجتهاد	۴۵۰۵-۴۵۰۳/۶
گفت هر کو را منم مولا و دوست	نام خود وان علی مولانهاد
کیست مولا آنکه آزادت کند	ابن عم من علی مولای اوست
چون به آزادی نبوت هادی ست	بند رقیت ز پایت بر کند
	مؤمنان را ز اولیا آزادی ست...
	۴۵۴۱-۴۵۳۸/۶

ج- اهداف و مقاصد آزادی

با توجه به آنچه تاکنون نقل کردیم سعادت ها و عنایت هایی که به دولت آزادی و رهایی، نصیب عارفان و طالبان می شود، متعدد است و بیشتر آنان برای آدمیان خواستنی و آرمانی است.

در اینجا برای احتراز از تکرار مطالب و اشعار پیشین، فقط عنوان چند هدف و مقصد مشترک و عمده از آزادی که مطلوب و محبوب عارفان است و مولانا نیز منظور کرده و به مواردی آن تصریح یا اشاراتی داشته، بسنده می کنیم: ۱. رهایی از بندها و رنج های طبیعی و بیرونی و نیز بندها و رنج های درونی و ساختگی؛ ۲. رسیدن به اخلاق الهی و انسانی؛ ۳.

عاشقی؛ ۴. رسیدن به معرفت و یقین؛ ۵. فنا و بقای در حق یا نیل به جاودانگی.

□ نتیجه

به طور خلاصه می‌توان گفت که تعریف جناب مولانا از مفهوم آزادی، تعریف و برداشتی است که بیشتر ناظر به معانی معنوی، اخلاقی و عرفانی آن است. معانی که با اکثر تعالیم و نصوص دینی نیز هم‌معنی و یا حداقل هم‌سنخ است. همچنان مولانا مرشدانه اکثر موانعی را که آدمیان در مسیر رسیدن به آزادی با آن برمی‌خورند به تفصیل یاد کرده است - موانعی که از ناحیه درونی یا بیرونی، مانع سلوک شخص سالک به مقصد حقیقت می‌گردد - و مخاطبان خود را علاوه بر تبه و تعلم راه‌های آزادی و آزادگی، به رهایی از آن بندها فراخوانده و توصیه کرده است. اهداف و مقاصد آزادی و رهایی نیز چیز جز اهداف عرفانی و اخلاقی نیست. یعنی سالک عارف به مقصد حقیقت سفر می‌کند و آنچه را در این راه مانع و رادع است ناگزیر رفع و دفع می‌کند. به این معنای عاشقانه و عارفانه، رسیدن به دولت آزادی، یعنی رسیدن به معشوق و بندگی موحدانه و خالصانه او.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بحث مفصل و مستقل در تحلیل و تبیین نظر عارفان درباره آزادی، در صورت توفیق، در مقال و مجال دیگری انجام می‌پذیرد. نیز برای موارد مشابه ر.ک: مثنوی معنوی، دفتر ۱/ ابیات ۱۸۴۹-۱۸۵۰
۲. نیز ر.ک: ۶۳۷۲-۳-۳۵۴۳-۱۷۶۵۷۴. نیز ر.ک: ۷۹۲/۱-۷۹۵
۳. نیز ر.ک: ۶۳۷۲-۳-۳۵۴۳-۱۷۶۵۷۴.
۴. نیز ر.ک: ۷۹۲/۱-۷۹۵
۵. نیز ر.ک: ۲۷۶۰/۶-۲۷۶۱.
۶. و نیز ر.ک: ۲۷۱، ۹۲۶-۹۲۵/۱، ۵۸۰-۵۷۹/۲، ۲۲۴۰/۳ و ۳۴۹۴/۶.
۷. و نیز ر.ک: ۱۵۴۱/۱.
۸. و نیز ر.ک: ۱۸۰۲/۵-۱۸۰۳.
- ۹.

طبع خواهد تا کشد از خصم کین عقل بر نفس است بند آهنین
آید و منعش کند و اداردش عقل چون شخه است در نیک و بدش

عقل ایمانی چو شحنه عادل است
پاسبان و حاکم شهر دل است
۱۹۸۶-۱۹۸۴/۴

۱۰. و نیز ر.ک: ۳-۴۴۷۰-۴۴۷۲.
۱۱. و نیز ر.ک: ۴۳۴۲-۴۳۴۱/۴، ۴۱۴/۵ و ۳۳۵۵/۵.
۱۲. و نیز ر.ک: ۱۸۳۲-۱۸۳۱/۱، ۱۳۲۰/۲ و ۲۵۰۴/۳.
۱۳. و نیز ر.ک: ۳۱۴۵/۲ به بعد.
۱۴. و نیز ر.ک: ۴۷۲۴-۴۷۲۱/۳ و ۲۱۹۶-۲۱۹۱/۵.
۱۵. عل(ع) فرموده است: لا تکن عبد غیره و قد جعلک الله حراً. (نهج البلاغه، ص ۱۶۱).
۱۶. و نیز ر.ک: ۳۵۳۸/۳-۳۵۳۹.

منابع:

- قرآن کریم.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید؛ محمد بن منور؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، چ ۲، آگاه، تهران، ۱۳۶۷.
- تحلیلی نوین از آزادی؛ موریس کرنستون، ترجمه جلال الدین اعلم، امیر کبیر، تهران ۱۳۵۹.
- تذکره الاولیاء؛ عطار نیشابوری، تصحیح رنولد الن نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۵، افست مولی، تهران، بی تا.
- ترجمه رساله قشریه؛ تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
- التصفیة فی احوال المتصوفه، قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی، تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۲، علمی و سخن، تهران، ۱۳۶۸.
- چهار مقاله در باره آزادی؛ آیزایا برلین، ترجمه محمد علی موحد، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸.
- دیوان حافظ؛ به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه و مقابله و کشف الابیات بحیم ذولنور، زوار، تهران، ۱۳۶۹.
- شرح مثنوی شریف؛ بدیع الزمان فروزانفر، چ ۴، زوار، تهران، ۱۳۶۷.
- غررالحکم؛ آمدی، تصحیح محدث ارموی، دانشگاه تهران، تهران، بی تا.
- کلیات سعدی؛ به اهتمام محمد علی فروغی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۲.
- مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان؛ فرانس روزنتال، ترجمه منصور میر احمدی، چ اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹.